

نقد و بررسی

کتاب فرزانه

نقد و بررسی کتاب فرزانه، برای معرفی کتابهای برجسته ایرانی و خارجی و درج مقالات فرهنگی - اجتماعی مناسب، به صورت ویژه نامه بخارا منتشر می شود و اداره امور تحریری آن بر عهده هیئت تحریریه تحریریه برگزیده شده از سوی مؤسسه نشر و پژوهش فرزانه روز است.



سهرودی شمالی، کوچه شهرتالان، پلاک ۷۷، تهران ۱۵۵۹۷

تلفن: ۸۷۶۸۵۲۲ فاکس: ۸۷۶۶۳۲۵

صندوق پستی: ۱۹۶۱۵-۵۷۶

E-mail: farzan@www.dci.co.ir

نشانی ما در اینترنت:

<http://www.apadana.com/farzan>

نقد و بررسی

کتاب فرزانه

تحت نظر هیئت تحریریه

با همکاری: هرمز همایون پور

مدیر اجرایی و فنی: علی دهباشی

این ویژه‌نامه، به صورت متناوب، به پیوست نشریه بخارا منتشر می‌شود.

فهرست مطالب

- ۱- درباره نام دو سیاره در زبانهای پهلوی و فارسی / دوشن گیمن / سیروس ذکاء
- ۲- سیر قصه‌های تعلیمی بین مذاهب / اولریش مارزلف / کیکاووس جهاننداری
- ۳- گفتگو با دختر فیدل کاسترو / ف. کاسه‌بر / عباس فیاض منش
- ۴- قلمرو زبان دری / آصف فکرت
- ۵- یاد آن شب / دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی
- ۶- خاطره‌هایی از پرودسکی / دکتر هرمز همایون پور
- ۷- سیطره معنوی مولوی بر جهان غرب / علی دهباشی
- ۸- روشنفکران ایرانی در برخورد با خود و بیگانه / علی اکبر مهدی
- ۹- کتابهای منتشر شده و در دست انتشار فرزانه

درباره نام دو سیاره در

ژاک دوشین گیمن^۱

استاد دانشگاه لی پز

ترجمه: سیروس ذکاء

زبان‌های پهلوی و فارسی

۳۶۵

این مقاله که امیدوارم بر دوره‌های انتقالی فرهنگ ایرانی پرتوی بیفکند، شامل دو بخش است: بخش اول از سیاره زحل (کیوان) گفتگو می‌کند و بخش دوم از سیاره زهره (ناهید).

تازه‌ترین تحقیق درباره نام سیارات در دوره باستان، تا آنجا که من خبر دارم، تحقیق «آیل‌رس»^۲ تحت عنوان «معنی و مبنای نام سیارات» است که در ۱۹۷۵ منتشر شده است. قبل از او «آنتوان شیرز»^۳ در کتاب خود «اسامی سیارات بین اقوام هندوژرمنی» (هایدلبرگ ۱۹۵۳) و قبل از او «و. گوندل»^۴ و «ه. گوندل»^۵ (به یاری «ر. بوکر»^۶) در مقاله خود تحت عنوان «سیارات» در دایرةالمعارف علوم باستانی، در این زمینه مطالبی نوشته‌اند. دو تحقیق اخیر، به مقاله مهم «ف. کومون»^۷ تحت عنوان «نام سیارات در نزد یونانیان» در کتاب «دوره باستان» اشاره کرده‌اند (در حالی که تحقیق «آیل‌رس» به آن اشاره نمی‌کند).

سومری-بابلی‌ها، پنج سیاره قابل رؤیت با چشم غیر مسلح را می‌شناختند و به هر یک نامی داده، به‌خدایی منسوب می‌داشتند.

سیاره عطارد (تیر) که در زبان سومری قو-عود (gu-ud) شاید به معنی [گاو خورشید] نامیده می‌شد در زبان اکادی شاهیتو (Šāhitu) [جهنده-دونده] نام داشت و به‌نبو (Nabu) منتسب بود.

1. Jacques Duchesne-Guillemin

2. W. Eilers

3. Anton Sherer

4. W. H. Gundel

5. R. Böcher

6. F. Cumont

سیاره زهره (ناهید) دیل-بد (Dil-bad) [پیام آور] نامیده می‌شد و به اینانو (Ihannu) [بانوی آسمان] منسوب بود که معادلش در زبان اکادی ایشتار (Ištar) است. در زبان سیریایی و آرامی نیز، ایشتار، سیاره مریخ (بهرام) سلبتانو (Salbatānu) نامیده می‌شد و به نرگال (Nergal) منسوب بود. سیاره مشتری (اورمزد) به زبان سومری شول-پا-نه (Šul-Pa-é) [پهلوانی که درخشان برمی‌خیزد] (در زبان اکادی داپینو (Dāpinu) یا مولوبابار (Mulubabbar) [ستاره سفید] نامیده می‌شد و به مردوخ منتسب بود.

و سرانجام سیاره زحل به زبان سومری سق-اوش (Sag.Uš) نامیده می‌شد که معادلش در زبان اکادی کائانامانو / کئانو / کیوانو (Ka-a-a-ma-nu/ Kayyanu/ Kaywanu) [ثابت-پایدار] بود. علت این تسمیه بی‌شک کندی حرکت این سیاره در آسمان است و آنرا به‌نی‌نیب-نینورتا (Ninib-Ninurta) نسبت می‌دادند.

یونانیان این نامگذاری را از بابلی‌ها فرا گرفتند. (به گفته الفهرست، صابی‌ها نیز همین اسامی را دارند) و «نبو» را به «هرمس»، «ایشتار» را به «آفرودیت»، «نرگال» را به «آرش»^۲، «مردوخ» را به «زوس»^۳ و «نینورتا» را به «کرونوس»^۴ تبدیل کردند.

به نظر می‌رسد که این اقتباس یا مستقیماً از بابلی‌ها و یا با میانجیگری مصری‌ها صورت گرفته که نتیجه‌اش وجود شکل‌های مختلفی از این کلمات است. مثلاً مریخ در ابتدا، ستاره «آرس» ولی بعداً ستاره «هراکلس» شده است. عطارد در ابتدا به «هراکلس» و بعداً به «آپولون» منسوب شده است. مورد زحل به‌ویژه شایسته بررسی است. کهن‌ترین منابع یونانی از کتاب «اپی‌توموس»^۵ (منسوب به افلاطون) گرفته تا منابع دیگر، زحل را ستاره خورشید می‌دانند که بناً نظر بابلی‌ها و مصری‌ها مطابقت دارد. در مصر نیز از همان آغاز سلسله نوزدهم و بیستم، زحل را «هوروش گاو نر» می‌نامیدند که حاکی از تعلق آن به خورشید است.

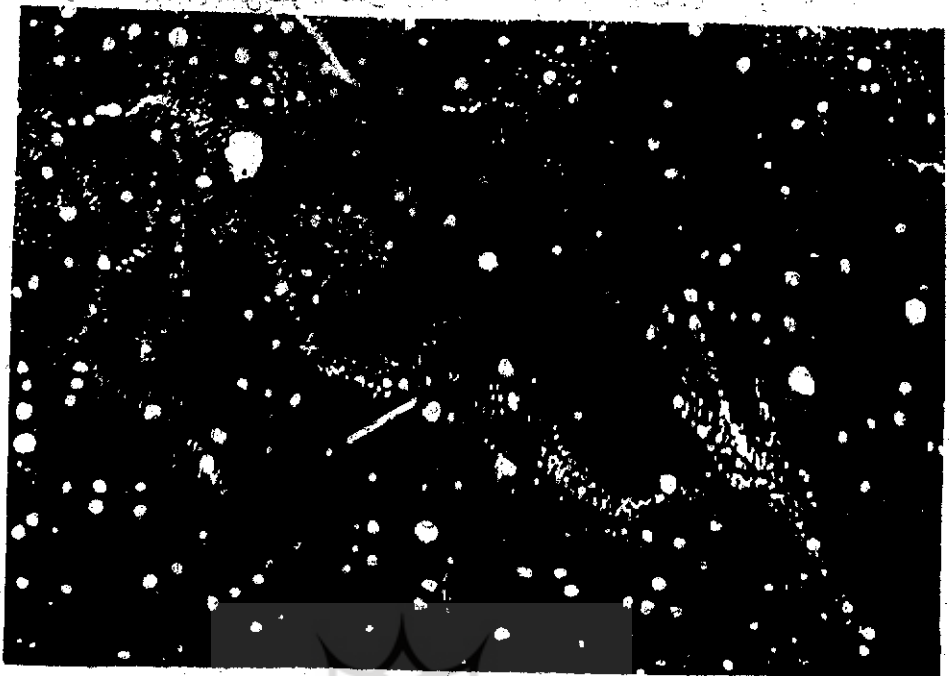
به گفته دو نفر از اخترشناسان زمان‌های اخیر، «والانس»^۶ و «اشیل»^۷، زحل در نزد مصریان ستاره «نمزیس»^۸ محسوب می‌شده است.

این تسمیه همچنانکه «شرز» متوجه شده یا نام خدای «په دب» (Pe dbe) [تقسیم‌کننده یا تقسیم] تطبیق می‌کند که از زمان بطلمیوس به بعد معمول و شکل قطبی آن در قرن پنجم میلادی یعنی «پت‌په» (Petpe) با «کرونوس» خدای یونانی مشابه دانسته شده است. باز به گفته «شرز» این تسمیه منشاء مصری اصطلاح «ستاره کرونوس» را که از ارسطو به بعد معمول بوده، تأیید می‌کند.

از آنجا که تنوع و کثرت این معادل‌ها ایجاد اشکال می‌کرد، ستاره‌شناسان یونانی دوره

۱. شکل دیگر این کلمه نیمورتا (Nimurta) احتمالاً منشاء نمرود تورات است که صیادی شجاع در برابر یهوه بود (سفر تکوین، باب ۱۰، آیه ۹)

- 2. Arès
- 3. Zeus
- 4. Kronos
- 5. Epinomos
- 6. Valens
- 7. Achille
- 8. Nemesis



اسکندرانی، همانطور که «کومون» پس از «بول»^۱ متوجه شده، برای رفع آن، یک نامگذاری غیر مذهبی ایجاد کردند و هر یک از سیارات را به صفتی موصوف ساختند به قرار زیر: استیلبون *Stilbōn* - فسفوروس *Phosphoros* - پورونئیس *Puroeis* - فانتون *Phaethon* - فانتینون *Phainōn*^۲ با وجود این، «طرز تعبیر رومی»^۳، سنت مذهبی را که رواج بیشتری داشت، در مورد نام سیارات حفظ کرد و به جای خدایان یونانی معادل‌های لاتینی آنها را نهاد که تا امروز هم به کار می‌رود. ایرانیان نیز به نوبه خود این نامها را اقتباس کردند اما در چه زمانی؟ اوستا درباره سیارات چیزی نمی‌گوید چون ما حتی نمی‌دانیم که «تیروناکاسوا» (*Tironakaswa*) به کدام ستاره اطلاق می‌شده است. تنها در زبان پهلوی است که نام سیارات ظاهر می‌شوند. در یکی از فصول «بند هشن» که توسط تقی زاده و «هنینگ» و «مکنزی» به خوبی بررسی شده، اسامی تیر، ناهید، وهران، اوهرمز و کیوان را مشاهده می‌کنیم. اما این نام آخری یک استثناء است چون نام هیچ خدایی نیست. نخست باید از خود پرسید که این انتقال از چه طریقی صورت گرفته است. آیا مستقیماً از طریق خود بابلی‌ها احتمالاً از همان آغاز دوره هخامنشی و حتی پیش از آن و یا بعداً با میانجیگری یونانیان؟

1. Boli

۲. این کلمه به گفته «شرر» بیش از آنکه به معنی درخشان باشد به معنی کاشف و پیام آور است زیرا درخشان درباره کم نورترین سیارات چندان مناسب نیست.

3. Interpretatio Romana

برای پاسخ دادن به این سؤال سندی در دست است که هیچگاه برای این منظور به آن استناد نشده است و آن جدول نجومی موجود در «نمرود داغ» است. به پاری کتیبه بزرگ این عبادتگاه (که در «آرسامیا» و جاهای دیگر نیز تکرار شده) معلوم می شود که بین عناوین ایرانی و یونانی معادل هاین برقرار شده بوده است. به این ترتیب که «هرمز» با «آپولون» - «هلیوس» - «هرمس» و «هران» با «هراکلس» - «آرس» معادل دانسته می شدند.

اما در سنگی که صورت فلکی «اسد» به اضافه «میزان» بر روی آن تراشیده شده و احتمالاً اقترا ن دیدنی آنها در تاریخ ۷ ژوئیه (۶ میلادی) موجب پویا داشتن این بنا بوده است، سیمای تمام های یونانی خود تعیین شده اند یعنی هر یک با نام هیرمیس خود که خدای متشبس به آن به دنبالش آمده است به شرح زیر: استیلون - آپولونوس (عطارده) - پروونه نیس - هراکلسوس (متریح) - فانیون - دیوس (مشرقی) که هیچ نام ایرانی در بین آنها به چشم نمی خورد. می تواند دید این امر به علت کمی جا نبوده، چون کافی بود یکی از نام های یونانی را برای جای دادن به نام ایرانی حذفت کنند. به نظر من باید چنین استنتاج کرد که نام های ایرانی سیمای در این زمان وجود نداشته اند. به عبارت دیگر نامگذاری ایرانی سیمای در زمان بنای یادبود «کوماجن» یعنی حدود سال ۵۰ ق.م. هنوز صورت نگرفته بوده است. بنابراین نامگذاری ایرانی سیمای قهراً نمی تواند پیش از دوره اسکندرانی باشد. بدین ترتیب «هرمس» یا «تیر»، «آپرویت» یا «آناستاس» - «آرس» یا «اورهران» و «زوس» یا «اورمود» معادل شده است. اما در مورد «کرونوس» چه باید گفت؟

«کرونوس Kronos» در اساطیر یونانی پدر «زوس» دانسته می شد ولی به تدریج با «کرونوس Chronos» مخلوط شد. البته نه تنها به علت شباهت لفظی بلکه از آن جهت نیز که «کرونوس Kronos» فرزندان خود را می بلعد و این صفت را می شد به «زمان» یا Chronos نیز نسبت داد. در یک روایت ارمنی از داستان اسکندر، نوشته «کالیستن دروغین» آمده است که بنا به گفته «هومر» پدر «زوس» زروان Zrouan بوده است. از این مطلب می توان نتیجه گرفت که معادل ایرانی «کرونوس Kronos» هم به عنوان نام سیاره زحل، می بایست زروان باشد. اما چرا این سیاره در

1. Arsameia

۲. رک. J. G. G. «ایران و یونان در کوماجن» کنستانس ۱۹۸۴.
۳. Commagène سرزمین قدیمی واقع در شمال شرقی سوریه و مشرق کاپادوکیه. رومی هادر قرن دوم ق.م. این کشور را تسخیر کردند. (م)
۴. شاید این ایراد به نظر رسد که با توجه به معادل های «آرتاگنس» [ورثرغنه] - «هراکلس» - «آرس» و «میترا» - «آپولون» - «هلیوس» - «هرمس» از کتیبه بزرگ چنین برمی آید که سخن از «الوهیت های سیاره ها» در میان است (کومون، ص ۱۵) این مطلب درست است اما کاملاً احتمالاً دارد که خلط بین «هراکلس» و «آرس» (در مورد یک سیاره) و «آپولون» و «هلیوس» و «هرمس» (در مورد خورشید و سیاره بسیار نزدیک به آن) در خود نظام یونانی وجود داشته، نه در نظام ایرانی. به عبارت دیگر کافی بود «ورثرغنه» یا «هراکلس» معادل دانسته شود تا با «آرس» هم معادل باشد که نتیجه انتساب سیاره مریخ در بین یونانیان به این دو حد است. ولی این مطلب موجب این فرض نمی شود که این سیاره از سوی ایرانیان به «ورثرغنه» نسبت داده شده است. ه ترجمه انگلیسی آن توسط «ولو هو جیان» نیویورک، ص ۵۵.

«بند هشن» زروان نامیده نشده است؟ به نظر من، این استثنا را باید ناشی از عکس العمل مزدپرستی متعصبانه دوره ساسانی، علیه کیش زروانی دانست.

اما چیزی که باید توجه شود اینست که چرا در زبان سیریایی نیز که این اسامی به قرار زیر است: Nebo، بالتی Balti، نریگ Nerig، بل Bel و کیوان Kevan، این ستاره آخری نام غیر مذهبی کیوان را دارد؟ بررسی این موضوع را به کسانی که صلاحیت بیشتری دارند وامی گذارم و به بخش دوم مقاله می پردازم.

بعد از فتح اسلام، فهرست جدیدی از نام سیارات در ایران معمول شد. اما وضع سیارات در اسلام چگونه بود؟ با توجه به لاله الأله لازم آمد که سیارات از هرگونه جنبه مشرکانه که میان صابی های ستاره پرست معمول بود عاری شوند. بدین ترتیب نام خدایان را با صفات دیگری جایگزین ساختند. تنها کلمه کیوان که از همان آغاز در زبان سیریایی و ایرانی از جنبه خدایی عاری بود بی آنکه تغییر باید به کار برده شد، در حالی که مثلاً ستاره «ونوس» در دین جدید به نام الزهره (درخشان) مشخص گردید که در واقع هم بس درخشان است.

ایران با قبول اسلام و کتابت عربی اسامی غیردینی سیارات را پذیرفت. با این حال جنبه دینی به کلی از بین نرفت و همین نکته است که من می خواهم درباره ستاره زهره نشان دهم. به عبارت دیگر مسئله انتقال در این مورد موجب «اسطوره زدایی» نشد و جنبه اساطیری بت پرستانه همچنان در ایران مسلمانان باقی ماند.

مقطع یکی از غزل های حافظ چنین است:

در آسمان نه عجب گر به گفته حافظ سرود زهره به رقص آورد مسیحا را^۱

مدت مدیدی من از خود می پرسیدم که حافظ این نکته را که زهره نوازنده یا به قول قاموس ها خنیاگر فلک و یا آنچنانکه فرخ در تفسیر مفصل^۲ خود می گوید: خداوند خنیاگری بوده، از کجا آورده است؟ احتمال دارد که شاعر این نکته را در یکی از غزل های جلال الدین رومی دیده باشد که در سخن گفتن از جهانی در حال واژگونی می گوید:

زهره نماند زهره را تا پرده خرم زند^۳

و یا در یکی از اشارات نظامی که یک بار با همان جناس لفظی زهره و زهره گفته است:

کرا زهره کاینجا کند ناله نرم که گر زهره باشد گدازد ز شرم^۴

۱. آقای «آیل رس» این بیت را به صورت دیگری نقل کرده که من در هیچ جا ندیده ام و علاوه بر این با وزن شعر هم درست در نمی آید، به این قرار: سرود زهره به رقص آورده مسیحا را. شکی نیست که به جای آورده باید آورد باشد.

۲. به مقاله اینجانب تحت عنوان «بررسی حافظ» جلد ۲۱ «آکتا ایرانیکا»، صص ۲۱ و ۱۴۱ مراجعه شود.

۳. به اثر «بروگل» تحت عنوان «درباره مولوی» برن ۱۹۵۴ مراجعه شود.

۴. شرفنامه از انتشارات علمی. تهران، صص ۴۶۸، ب ۱۵. آقای دکتر لوکوک (Lecoq) در انتخاب و ترجمه این بیت نظامی مرایاری کرده است.

البته این شواهد مسئله منشاء خنیاگری زهره را حل نمی‌کند که تا آنجا که من می‌دانم از دنیای یونان و روم باستان ناشی نشده است.^۱

اما مفهومی کاملاً شبیه به آن در میان سومری-بابلی‌ها معمول بوده است. بنا بر فهرست‌هایی که «لندزبرگر» در کتاب «مواذی از فرهنگ زبان سومری» جلد ۶ (رم ۱۹۵۸) منتشر کرده می‌دانیم که ساز زهی‌ای که به زبان اکادی «سمو» Sammu نامیده می‌شد و همسر من آن را با «چنگ» یکی می‌داند^۲، متعلق به بانو خدای «اینانو-ایشتار» بوده است. در صفحه ۱۱۹ همین کتاب می‌خوانیم که «زنارو Zannaru» معادل «سمو» مساوی است با «ویش.زا.میم Viš.Za.Mim» که هجای آخر آن نشان‌دهنده «اینانو-ایشتار» است.

با توجه به وجود چنین معادلی می‌توان زن عریان روی دو گِل پخته مشابه را که در موزه‌های برلن و لوور^۳ نگهداری می‌شوند، همین بانو خدا دانست که ایستاده بر روی زیرپایی کوچک، در برابر مردی رقصان و دایره‌زنان، چنگ می‌نوازد در حالی که کیبوتری بر فراز صحنه در پرواز است. این زن را عموماً نشان‌دهنده الهه و یا برده‌ای در خدمت معبد او، دانسته‌اند. به هر تقدیر آنچه مسلم می‌نماید ارتباط آن با «اینانو-ایشتار» است.

اما این مفهوم چگونه توانسته است از خلال قرون، از بابل کهن به ایران دوره قرون میانه انتقال یابد؟ اگر از طریق اعراب نباشد - چون دائرةالمعارف اسلامی در مدخل «زهره» چیزی در آن باره نمی‌گوید، آیا از طریق ایران قبل از اسلام و معادل ایرانی زهره یعنی «آناهیتا» بوده است؟ ولی در هیچ متنی از صفت خنیاگری «آناهیتا» سخنی به میان نیامده است. گرچه با توجه به بانو خدای هندی رودخانه‌ها که غالباً در حال نواختن «وینا» نمایش داده می‌شود، شاید «آناهیتا» در زمانی که هنوز «ساراسواتی-هاراواتی Sarasvati-Harahvati» نامیده می‌شد رابطه‌ای با موسیقی داشته است.^۴

اما به نظر من حل این مشکل را باید در مقاله «هاروت» دائرةالمعارف اسلامی به قلم «آ. ژ. ون‌سینک»^۵ جستجو کرد. خلاصه افسانه هاروت و ماروت در این مقاله چنین است:

«هنگامی که فرشتگان آسمان گناهان فرزندان آدم را بر روی زمین دیدند با تحقیر اعمال آنها با

۱. چیزی که در سنن غربی نزدیک‌ترین شباهت را به این موضوع دارد یک نقاشی دیواری در کاخ «اسکیفانوئا Schifanoia» در شهر «فرازه» Ferrare ایتالیاست که همانطور که «بل F. Bell» در کتاب «اعتقاد به ستارگان و شرح و تفصیل آن» دارمشتات ۱۹۶۶، ص ۷۷ می‌گوید: تکاپوی عاشقانه و طربناک‌نوازی فرزندان و نوس را نشان می‌دهد.

۲. خانم دکتر مارسل دوشن گیمن، «فرضیه بابلی متابول‌های موسیقی» منتشره در مجله موسیقی‌شناسی، جلد LV، ۶۹، ص ۱۹۱۰.

۳. تصویر این دو قطعه گِل پخته را در مقاله اینجانب تحت عنوان «چیزهای بیشتری در آسمان و زمین وجود دارد» در یادنامه «توچی Tucci» جلد یک، ۱۹۸۵، ص ۲۵۵ می‌توان دید.

۴. رک. ه. لومل H. Lommel در مقاله «آناهیتا-ساراسواتی» مجله آزیاتیکا، به مناسبت جشن‌نامه ف. ولر F. Weller، ۱۹۵۴، صفحات ۴۰۵ و بعد.

خدا سخن گفتند. اما خدا به آنها گفت شما هم اگر وضع آنها را داشتید بهتر از آنها نمی بودید. فرشتگان این سخن را نپذیرفتند و به آنها اجازه داده شد که دو فرشته از بین خود به روی زمین بفرستند. هاروت و ماروت برای این کار انتخاب شدند و به آنها دستور داده شد که از ارتکاب گناهان بزرگ از قبیل بت پرستی و زنا و قتل و باده نوشی خودداری کنند. اما آن دو با دیدن زنی بسیار زیبا به هرزگی افتادند. آنگاه خدا به فرشتگان گفت که به برادران خود بر روی زمین بنگرند و این بار آنها به خدا گفتند حق با توست.»

نکته اصلی مطلبی که ما پیش کشیده ایم در این افسانه دیده نمی شود ولی «ون سنیک» اندکی پایین تر به آن اشاره می کند: این زن آوازه خوان بوده و زهره-اناهید^۱ (باهیند) و بدخت، و در «مدراش»، ایستهار Isthhar نامیده می شده است. سپس می نویسد که «همه اینها «ونوس» را نشان می دهند.» به علاوه در بعضی از روایات دیگر، این زن بعداً به سیاره «ونوس» در آسمان صعود می کند. این مطلب جواب پرسش ما را دربر دارد، زیرا به آسانی می توان انتقال «اینانو-ایشتار» بابلی را به صورت «ایستهار» به میدراش و از آن جا به صورت «اناهید» به ایران دوران میانه (و یا بدخت یعنی دختر خداوند که نام دیگر اناهیتاست) و سرانجام به الزهره عربی و زهره فارسی مشاهده کرد. ارتباط زهره با هاروت غالباً در اشعار نظامی به چشم می خورد چنانکه در این بیت از «خسرو و شیرین»^۲ مشتری^۳ سحر سخن خوانمش زهره هاروت شکن دانمش

۳۷۱

البته مثال های بیشتری می توان نقل کرد ولی نکته باریک دیگری مقاله ما را پایان می دهد: هاروت گاهی جادوگر بابلی نامیده شده، زیرا روایت شده است که او و ماروت در بابل به زمین فرود آمدند، یعنی درست در منطقه ای که می توان تداوم و بقای افسانه کهن «اینانو»ی نوازنده را در آن فرض کرد. اعراب و ایرانیان بعداً این افسانه را از آنجا اقتباس کردند. بر طبق روایت، این زن بسیار زیبا، دو فرشته را به باده نوشی واداشت. آیا نمی شود تصور کرد که این زن از آنجا که نوازنده بوده، مثل بانو خدای عریان روی گل پخته بابلی فرشته را به رقص نیز واداشته باشد و بدینگونه تصویر زیبای زهره به رقص آورنده مسیحا را به حافظ الهام کرده باشد؟ این خصیصه التقاطی حافظ در زمینه مذهبی است که عنصری بت پرستانه-زهره خنیاگر-را با مفهومی یهودی-ترسایی یعنی مسیحا^۴ بهم پیوسته است.

۱. به نظر من باهیند تصحیف ناهید است که در کتابت عربی کاملاً قابل توجیه است.

۲. ص ۴۲، بیت ۹. ۳. راجع به مشتری رجوع شود به «آیل رس» صفحات ۸۴ و بعد.

۴. Le Messie این کلمه در زبان لاتینی Messia است که از کلمه آرامی مشیخا به معنی مسح شده، تدهین شده (مجازاً به معنی تقدیس شده) گرفته شده است. ترجمه یونانی آن خریستوس Khriotos است که در زبان فرانسه به Christ تبدیل شده است. (م)